داستان برج

حسین مقدس

پنجمین نشریه داخلی انجمن ادبیات داستانی شهرزاد داراب

❋ یک تابلوی داغ

جاده ناگهان تمام شده بود. غریبه از روی خط آسفالت و از همانجا که جاده تمام شد دور زد و سر کامیون را برگرداند پایین. ترمز را کشید و از رکاب پایین آمد. راه افتاد و رفت کنار جالیز. دست را سایبان چشم‌ها کرد و خط منظم ساقه‌های خیار و هندوانه را تا صف آفتابگردان‌ها نگاه کرد که نیم جان بودند و خاک‌آلود. از آن طرف به برهوت بی‌کران مقابلش نگاه کرد که خشک و خالی تا دوردست‌های افق پیش می‌رفت. آتش‌باد لای بوته‌های خار می‌گشت و در دوردست‌ها لوله می‌شد و دور خود می‌چرخید. نه کوهی بود و نه دره‌ای. زمین خشک در خط افق تمام می‌شد و با آن درمی‌آمیخت. تنور خورشید در میانه‌ی آسمان بی‌صدا می‌غرید. رو به آبادی برگشت. دو ردیف کج و معوج از بلوک‌های سیمانی خاک‌آلود در دو سوی جاده توی هرم هوا موج برمی‌داشتند. خانه‌های سیمانی متفرق و کوتاه و بلند بودند و بشکه‌های خالی آب روی پشت‌بام خانه‌ها تیغ روشن آفتاب را به هر سو پرتاب می‌کردند. ردیف‌های نامنظمی از تیرهای برق این سو و آن سو روییده بودند و بخار داغ از روی دیوار و سقف خانه‌ها نشت می‌کرد صورتش گداخته بود. دستمالش را برداشت و عرق‌هایش را خشک کرد. سوار شد و کامیون را آهسته آهسته از شیب جاده پایین برد. به اولین ردیف خانه‌ها که رسید، چشم دواند و نشانه‌های دو سمت خیابان خاکی را دنبال کرد. از پل کوچکی که روی نهر خشکی بود گذشت و جلو سایبانی- جایی که چند نفر زیر کپرها و روی تخت‌ها لمیده بودند و خود را باد می‌زدند- تابلوی مغازه‌ای چشمش را گرفت. کنار کشید و کامیون را خاموش کرد.

❋ خرید فوری ملک در چند ثانیه

خیابان خاکی آن قدر عریض و تردد آن اندازه کم بود که هر جایی می‌شد نگه داشت و کامیون را پارک کرد. کلاه حصیری‌اش را برداشت و آب یک بطری را رویش خالی کرد. آب‌چکان گذاشت روی سرش و راه افتاد سمت سایبان. دایره‌ی پهنی از عرق زیر بغلش دویده بود. به نظر ورزیده می‌آمد. شلوار برزنتی‌اش خاک‌آلود و تیره بود و خودش لاغر و کشیده. از زیر سایبان رد شد و یک راست رفت مقابل پیشخوان، جایی که مردی سیاه چرده و ریشو نشسته بود. یک کولر آبی کوچک روی سه پایه طوری تنظیم شده بود که همه‌ی خنکی‌اش را به خط راست جلو میز پخش می‌کرد.

غریبه کلاهش را برداشت و چشم‌هایش را تنگ کرد.

گفت: یک تکه زمین می‌خوام.

مرد پشت پیشخوان سر تا پایش را چشم دواند. چند لحظه ساکت شد.

پرسید: نوشابه یا چایی؟

غریبه گفت: نوشابه.

مرد بلند گفت: فرخ، یه نوشابه بیار.

فرخ نوشابه آورد و سرش را باز کرد. از دهانه‌اش بخار بیرون می‌آمد. غریبه آن را یک نفس سر کشید. سیب گلویش بالا و پایین می‌شد. شیشه خالی را گذاشت روی میز.

گفت: ممنون. من یه تکه زمین می‌خوام.

فرخ بطری نوشابه را برداشت.

گفت: متراژ؟

غریبه برگشت سمت فرخ.

گفت: یک تکه‌ی کوچولو. در حد چند متر.

مرد پشت پیشخوان گفت: در حد چند متر!؟

غریبه گفت: آره. هفت هشت متر. کمتر، بیشتر.

فرخ گفت: واسه چی می‌خوای؟

بعد به کامیون که از پشت شیشه پیدا بود نگاه کرد.

گفت: مال شماست؟

غریبه گفت: آره.

مرد پشت پیشخوان به سمت کامیون چرخید. پشت کامیون پر بود از قطعات داربست. لوله‌های بلند و کوتاه فولادی، انواع پایه‌ها، قیدها، شمع‌ها، دستک‌ها، چفت و بست‌ها و لوله‌های مهار که با نظم و ترتیب چیده شده بود کف کامیون و منظم بالا رفته بود.

غریبه دست کرد توی جیب شلوارش و چند بسته اسکناس بیرون آورد.

گفت: پولش را هم نقد میدم.

فرخ چرخید به سمت غریبه.

گفت: نگفتی واسه‌ی چی می‌خوای؟

❋ استحکام هر سازه به فونداسیون آن است

کامیون زیر آفتاب داغ رها شده بود و کپه‌هایی از داربست‌های فلزی، لوله‌های کوتاه و بلند آهنی، پیچ و مهره و انواع چفت و بست‌های کوچک و بزرگ، دور تا دور کامیون توده شده بود. غریبه سخت مشغول بود. مرتب خم و راست می‌شد و عرق می‌ریخت. صورتش زیر شعله‌های داغ آفتاب حسابی برشته و سوخته شده بود. وقتی که به مقابل نگاه می‌کرد عرق زیر پلک‌هایش می‌دوید و توی چشم‌خانه فقط تخم سیاه چشم‌هایش دیده می‌شد که در حفره‌ای تاریک برق می‌زد. خسته که شد سیگاری گیراند و به کامیون تکیه داد. بعد به پنبه‌زار خاک‌آلود مقابلش نگاه کرد که مثل نوار سبز غبار گرفته و تیره‌ای تا دوردست‌ها پیش رفته بود. باریکه‌ای سبز و خاک‌آلود با تک توک نقطه‌های سفیدی که بی‌موقع از غلاف خود آزاد شده باشند. فیلتر سیگارش را از لای دندان‌هایش تف کرد. جلو رفت و چند مرتبه روی سطح سیمانی تازه‌ساز پا گذاشت و چرخید. استحکام لوله‌های عمودی را با دست امتحان کرد و آنها را در جهت‌های مختلف کشید. چکمه‌ی ضخیمی پوشیده و پاچه‌ی شلوارش را بالا زده بود. وقتی از دور صدای موتورسیکلت آمد برگشت به سمت کپه‌ی داربست‌ها و از همانجا، خط سیاه آسفالت را زیر نظر گرفت. صدای موتور بیشتر و بیشتر شد. دست آخر پیچید جلو پایش و نگه داشت.

فرخ گفت: خسته نباشی.

غریبه سرش را تکان داد و چین‌های دهان و دور چشم‌هایش بیشتر شد.

فرخ گفت: برنامه‌ات چیه؟ قول میدم که پیش خودم بمونه!

غریبه دست‌هایش را روی سینه‌اش گره زد.

فرخ دوباره گفت: می‌تونی به من اعتماد کنی.

غریبه گره دست‌ها را باز کرد و این پا و آن پا شد.

فرخ گفت: اصلاً هر برنامه‌ای داشته باشی، باهات میام.

پیاده شد و یک جعبه‌ی آب معدنی و مقداری خرت و پرت از ترک موتور درآورد و گذاشت پایین پای غریبه.

غریبه گفت: کامله؟

فرخ دست کرد توی جیبش. سیاهه را گرفت سمت غریبه.

گفت: نه. چند تایی کسری داره.

و رفت سمت لوله‌هایی که توی سیمان بودند. با دست کشید.

گفت: محکم شده. حالا برنامه‌ات چیه؟

غریبه دست کرد توی جیبش. یک بسته اسکناس و یک لیست بیرون آورد.

گفت: سعی کن دیگه کسری نداشته باشه.

بعد پشت کرد به فرخ و رفت سمت کپه‌های چفت و بست‌ها. یکی یکی نگاه‌شان کرد و آنهایی که مثل هم بودند را روی هم انداخت. فرخ نشست روی موتور و هندل زد. صدای موتور که بلند شد، غریبه برگشت و برایش دست تکان داد. فرخ گاز موتور را گرفت و از جاده پایین رفت.

❋ ما مسئولیت داریم

تویوتا به سرعت جلو آمد و پشت سرش ابری غلیظ از گرد و خاک را بلند کرد. فرخ کنار کشید و تویوتا ناگهان زد روی ترمز و با صد ای کشدار در میان گرد و خاک‌ها ایستاد. منشی جوانی بود ریشو و فرز. پیاده شد و ساک مدارک را برداشت و منتظر شد تا آدم شورا آهسته و آرام پیاده شود.

فرخ جلو آمد.

گفت: سلام. چه عجب این طرفا!

آدم شورا خپل بود و کوتاه قد. به سختی راه می‌رفت و می‌لنگید. منشی مجبور بود قدم‌هایش را با آدم شورا همراه کند. از همان دور سرهایشان را بالا گرفته بودند و به سمت برج می‌رفتند. زیر برج که رسیدند دست‌ها را سایبان چشم‌ها کردند و بالا را نگاه کردند. گردنشان کش آمده بود. از آن بالا سر وصدای وصل کردن لوله‌ها می‌آمد و همهمه‌ی باد.

آدم شورا گفت: می‌دونی این یارو او بالا داره چه غلطی می‌کنه؟

فرخ گفت: داره مرتب لوله می‌زاره سر لوله.

آدم شورا گفت: که آخرش چی بشه؟

فرخ گفت: که بره بالاتر!

آدم شورا تأکید کرد: که چی بشه؟

فرخ گفت: می‌خواد یه برج بلند بسازه. داره هی لوله می‌زاره رو لوله و میره بالاتر.

منشی گفت: چقدر بلند؟

فرخ گفت: از کجا بدونم؟ حرف نمی‌زنه که!

آدم شورا گفت: اون چیه که روی نوک برج تکون می‌خوره؟

فرخ گفت: پرچمه. یه پرچم که مرتب جابه‌جاش می‌کنه و همراه خودش می‌بره بالاترین نقطه.

منشی گفت: هدفش از این کارا چیه؟

فرخ گفت: از کجا بدونم؟

آدم شورا گفت: ما اینجا مسئولیت داریم. اجازه نمی‌دیم که هر کس هر غلطی که دلش خواست انجام بده.

بعد سرش را آن قدر بالا برد که شکمش قوس برداشت. سعی کرد توی باد محکم بایستد.

داد زد: های!

دوباره گفت: آهای! های!

از اینجا چیز زیادی نمی‌شد دید. فقط صدای فوره‌ی باد می‌آمد که توی لوله‌ها می‌پیچید و سوت می‌کشید. درست روی نوک برج یک پرچم رنگی همراه با باد به شدت می‌لرزید. سایه‌ی غریبه مثل لکه‌ی کوچکی مرتب جابه‌جا می‌شد و صدای به هم خوردن لوله‌ها، چفت و بست‌های فولادی می‌آمد.

فرخ گفت: این طوری نمی‌شنوه.

و رفت از داخل کامیون یک بلندگو دستی برداشت و داد دست آدم شورا.

آدم شورا توی بلندگو داد زد: هی! بیا پایین! به خاطر قانون همین حالا بیا پایین!

بعد دستش را پایین آورد و منتظر شد. آن بالا هیکل غریبه پیدا بود که مرتب دولا و راست می‌شد و لوله‌ها را سر هم می‌کرد. صدای محوی در لوله‌ها می‌پیچید.

فرخ گفت: نمی‌شنوه.

منشی گفت: همه‌ی این کارها تو پرونده‌اش ثبت میشه.

باد افتاده بود توی لباس‌هایشان و گرد و خاک می‌رفت توی چشم‌شان.

رفتند سمت ماشین.

منشی نشست روی صندلی عقب. پوشه را باز کرد و مشغول شد. فرخ ایستاده بود کنار ماشین.

منشی شیشه را پایین کشید.

پرسید: از کی این مرافعه را راه انداخته؟

فرخ گفت: دو هفته‌ای میشه.

❋ هلی‌کوپتر

دور تا دور زمین سمنتی کوچکی که برج روی آن بالا رفته بود را نوارهای زرد خطر چسبانده بودند. مأمورها ردیف جلو و بقیه‌ی جمعیت پشت سرشان توده شده بودند و همهمه می‌کردند. هوا آرام و باد غایب بود.

آدم شورا ایستاده بود پشت نوارها و سر بلندگو را گرفته بود بالا. اما سر برج از میان لکه‌ی ابری بیرون رفته بود و آن سرش ناپیدا بود.

آدم شورا گفت: من باید با کی حرف بزنم؟

بعد مکث کرد و رو به منشی گفت: بنویس که به دلیل فاصله امکان هشدار وجود نداره.

منشی شروع کرد به نوشتن.

فرخ گفت: حالا جرمش چی هست؟

ناگهان میله‌ای از بلندی با سر و صدا پیش پای مأمورها پایین افتاد. همه فرار کردند و همه چیز آشفته شد. دورتر ایستادند و به آسمان نگاه کردند.

فرخ گفت: یا خصر نبی، حالا چکار کنیم؟

آدم شورا گفت: ببینین کسی آسیبی ندیده؟

خورشید از فراز برج داغ بود. راست می‌تابید و عرق از سر و روی جمعیت می‌چکید.

آدم شورا گفت: امروز هر طور شده باید این غائله رو ختم به خیرش کنیم.

بعد عرق پیشانی‌اش را خشک کرد و دوش به دوش منشی رفت سمت ماشین که از دور صدایی توی آسمان افق می‌جهید، صدا می‌کرد و نزدیک می‌شد. همه به آن سمت نگاه کردند.

آدم شورا گفت: چرخ بال اومد.

❋ داستان یعنی خیال‌بافی

بچه‌های تور خسته بودند. مینی‌بوس که ایستاد یکی یکی پیاده شدند. مسئول‌شان برای هماهنگی رفت دفتر پارک. نرمه بادی شاخه‌های درخت‌ها را آرام تکان می‌داد. چند فواره‌ی بازیگوش چمن‌ها را دور می‌زد و با صدای تقه‌ای که مرتب تکرار می‌شد رویشان را آب می‌پاشید. خط سبز درخت‌ها از پشت نرده‌ها شروع و تا آخر پارک جلو می‌رفت و جابه‌جا آلاچیق‌های رنگی بود با کلاهک‌های قرمز روی سکوهایی سمنتی. درست دم در ورودی جایی که ماشین نگه داشته بود چند تا پرچم رنگارنگ به ردیف ایستاده بودند و پارچه‌هاشان با باد به شدت موج برمی‌داشت.

بچه‌ها فلش‌های راهنما را گرفتند و جلو رفتند. درست جلو میدان کوچکی، پشت زنجیر متوقف شدند و به ستون پهنی خیره شده بودند که در وسط میدانچه بود و تا چشم کار می‌کرد بالا رفته بود.

راهنما گفت: خیلی خوش آمدین. قبل از هر چیز بهتره اول تابلو راهنما را بخونین.

رفتند جلو تابلوی راهنما. بعد دوباره برگشتند دور میدانچه و پشت زنجیر ایستادند و به ستون وسط نگاه کردند. ستون سیمانی پهنی بود که تا چشم کار می‌کرد بالا رفته بود.

راهنما گفت: خب، من در خدمت دوستان هستم.

یکی از بچه‌ها پرسید: ارتفاع واقعی‌اش چند متره؟

راهنما خندید: هیچ کس نمی‌دونه.

گفت: چطور هیچ کس نمی‌دونه؟

مسئول تور گفت: خیلی ساده‌س. هر چه بالا رفتن، به سرش نرسیدن.

بچه‌ها همهمه می‌کردند.

یکی پرسید: مگه ممکنه که یه برج تا بی‌نهایت بالا بره؟

راهنما گفت: ما واقعاً در این خصوص مطمئن نیستیم. فقط می‌تونیم توضیحات روی تابلو راهنما را تأیید کنیم. مابقی همه‌اش داستان سراییه.

زن پیری پرسید: یعنی چی؟

راهنما گفت: یعنی خیال‌بافی.

چند تا از بچه‌ها دوباره رفتند سراغ تابلو راهنما.

یک نفر پرسید: اینجا دیگه غیر از این برج جای دیدنی نداره؟

راهنما گفت: یکی دو مورد هست.

پرسید: خب؟

راهنما گفت: یکیش در سی کیلومتری اینجا. باید بپیچید به راست. تابلو داره.

پرسید: اون یکی چی؟

راهنما گفت: اون هم از این طرفه. اما راهش خرابه.

مسئول تور گفت: نه، اینا در برنامه پیش‌بینی نشده.

ثبتی و دادگستری

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
برابر رأی شماره ۱۳۹۷۶۰۳۱۱۰۳۵۰۰۳۲۹۰ مورخ ۹۷/۵/۲۲ هیأت اول/ دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه سه تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی مسعود دفاعی شاد فرزند رستگار به شماره شناسنامه ۱۰۶۵۳ صادره از سپیدان کد ملی ۲۵۴۹۲۸۶۴۷۲ نسبت به ششدانگ یکباب خانه به مساحت ۲۰۳/۶۳ مترمربع به پلاک ۱۲/۳۵۹۹۶ مفروز و مجزی شده از پلاک ۱۲اصلی واقع در شهرک بزین خیابان اصلی کوچه ۸ علوی پلاک ۳۸ داخل کوچه درب پنجم کد پستی ۷۱۸۹۷۷۶۴۷۸ خریداری از مالک رسمی کاکاجان رنجبر محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۷/۶/۲۴
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۹۷/۷/۱۰
۱۲۸۴۰/م الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک ناحیه سه شیراز
شاپور زارع شیبانی

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
برابر رأی شماره ۱۳۹۷۶۰۳۱۱۰۳۵۰۰۲۹۹۱ مورخ ۹۷/۵/۷ هیأت اول/ دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه سه تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی صالحه مختاری فرزند نصرالله به شماره شناسنامه ۷۷ صادره از شیراز کد ملی ۲۲۹۷۵۵۶۸۷۱ نسبت به ششدانگ یک دستگاه ساختمان به مساحت ۱۹۸ مترمربع به پلاک ۱۰/۵۰۳ مفروز و مجزی شده از پلاک ۱۰/۱۲۱۶ واقع در شیراز شهرک گلستان جنب دانشگاه پیام نور کوچه ۱۵ شهید رحمان محمدی کد پستی ۷۱۸۹۴۴۸۹۲ خریداری از مالک رسمی شهرداری شیراز محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۷/۶/۲۴
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۹۷/۷/۱۰
۱۲۸۲۶/م الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک ناحیه سه شیراز
شاپور زارع شیبانی

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
برابر رأی شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۱۰۰۸۰۰۲۸۰۷ مورخ ۹۶/۱۰/۷ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک جهرم تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی دانشگاه علوم پزشکی در ششدانگ یکباب ساختمان به مساحت ۶۱۲/۳۵ مترمربع پلاک ۱ فرعی از ۸۵۸۴ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۸۵۸۴ اصلی واقع در بخش ۱۱ فارس خریداری از مالک رسمی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز در روزنامه عصر مردم آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۷/۶/۲۴
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۹۷/۷/۷
۲۰۷۱/م الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک جهرم
روح‌اله دهقان

هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
برابر رأی شماره ۱۳۹۶۶۰۳۱۱۰۰۸۰۰۲۸۰۹ هیأت مورخ ۹۶/۱۰/۷ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک جهرم تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی دانشگاه علوم پزشکی در ششدانگ یکباب ساختمان به مساحت ۲۴۷/۳۲ مترمربع پلاک ۲۲۸ فرعی از ۸۶۲۲ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۸۶۲۲ اصلی واقع در بخش ۱۱ فارس خریداری از مالک رسمی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز در روزنامه عصر مردم آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۷/۶/۲۴
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۹۷/۷/۷
۲۰۷۰/م الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک جهرم
روح‌اله دهقان

آگهی
نظر به تعیین وقت اجرای حکم در مورخ ۹۷/۸/۳ روز پنجشنبه ساعت ۹/۳۰ صبح موضوع پرونده کلاسه ۹۴۰۳۳۱ شعبه اول اجرای احکام مدنی دادگستری سروستان مقتضی است برای یک نوبت آگهی آن به محکوم علیها غلامرضا، ایاز، چنگیز، داود، مهدی، هادی، حسین، شهین، شهلا، رحیم، حمید همگی جمالی ابلاغ (بدیهی است در صورت عدم حضور وفق مقررات اقدام خواهد شد) و سپس نسخه‌ای از آگهی به این مرجع ارسال گردد.
۱۲۸۲۹/ م الف
اجرای احکام حقوقی دادگستری سروستان

آگهی اخطاریه دفترخانه رسمی ثبت ازدواج و طلاق جهت اجرای حکم دادگاه
در اجرای دادنامه شماره ۹۷۰۹۹۷۰۷۰۴۳۰۰۳۱۵ مورخ ۹۷/۳/۳۱ صادره از شعبه ۸ دادگاه خانواده شیراز به علی‌اصغر علی‌پور فرزند قدرت‌اله ابلاغ می‌شود که ظرف مهلت هفت روز از تاریخ انتشار این آگهی جهت ثبت و اجرای صیغه طلاق و مطلقه نمودن پروانه بلوچی به نشانی این دفترخانه واقع در شیراز، فلکه اطلسی، ابتدای بلوار هجرت، نبش کوچه ٤، ساختمان هجرت، طبقه دوم مراجعه نمایید در صورت عدم حضور نسبت به ثبت طلاق غیابی اقدام خواهد شد.
۱۲۸۳۲/م الف
سردفتر رسمی ثبت طلاق شماره ۵ شیراز
علی‌محمد مرادی مقدم